

## اشاره

بیشتر مؤلفان رساله‌هایی که درباره عشق الاهی نوشته شده و به دست ما رسیده است، فیلسوفان و عارفان بوده‌اند و فقیهان کمتر به نگارش چنین رساله‌هایی پرداخته‌اند.

اما رساله در عشق الاهی (محبت‌نامه) این ویژگی را دارد که مؤلف آن فقیه برجسته، عارف و شهیدی است که معاندان معارف قرآنی و عرفانی او را به شهادت رسانده‌اند. از این رو، این رساله با صبغه عرفانی و با توجه به متون دینی تحریر شده است. از آنجا که بخشی از اهداف میثاق امین احیای تراث است، این رساله را که تاکنون چاپ نشده بود، تصحیح و تقدیم خوانندگان و فرهیختگان اهل دل، و اصحاب معرفت می‌کند امیدست مورد قبول واقع گردد.

## رساله در عشق الاهی

(محبت‌نامه)

شهید ملا عبدالصمد همدانی

تصحیح و تحقیق: احسان فتاحی اردکانی\*

## معرفی اثر

رساله محبت‌نامه یکی از آثار عرفانی عالم و عارف قرن سیزدهم ملا عبدالصمد همدانی است. موضوع این رساله عشق الاهی است. او این رساله را به خواهش دوستی نوشته است که از او نصایحی چند خواسته است. او با شکسته نفسی تمام خود را شایسته نصیحتگری نمی‌داند، زیرا به اعتقاد او مطابق روایت «عظ نفسک فان اتعظت فعض الناس و الا فاستحی منی»، کسی شایسته نصیحت کردن است که نفسش نصیحت‌پذیر باشد. او برای اجابت

\* نویسنده و پژوهشگر، کارشناس ارشد عرفان و تصوف.

خواهش دوست خود نصایحی چند می‌کند، اما نصایح خود را خالی از روح و معنا می‌خواند. ملاعبدالصمد همدانی در ابتدای این رساله نام خود را ذکر کرده است و محمد حسن زنوزی از این رساله با نام «رسالة فی العشق الالهی» در فهرست آثار او یاد کرده است.<sup>۱</sup> در کتابخانه‌ها از این رساله با عنوان «محبت‌نامه» یا «خصائص المحبة» یاد شده است. وجه تسمیه این رساله به «خصائص المحبة» از این روست که به ویژگیهای محبت می‌پردازد.

### محتوای رساله

پیش از پرداختن به مسائل این رساله باید گفت مختار ملاعبدالصمد در راه وصول به خدا طریق شطار<sup>۲</sup> است.<sup>۳</sup> در نگاه او این راه مخصوص اهل محبت است و اگر آن را راه عاشقان بنامیم گزاف نخواهد بود. طریق شطار در قبال طریق علمای اخلاق (یا طریقه ارباب مجاهده و ریاضات) و طریق اخیار (یا ارباب معاملات) است. در طریقه ارباب مجاهده تکیه بر ریاضت و تهذیب و تبدیل اخلاق است. به اعتقاد اینان، بیماری دل از صفات نفسانی ذمیمه است و باید این صفات را به صفات نیک تبدیل کرد. راه از بین بردن این صفات به اتصاف به صفت مقابل آن است، زیرا العلاج بالاضداد. در نگاه این دسته از سالکان، زایل کردن تمام صفات مقذور نیست، زیرا این صفات ذاتی انسان است و مقصود از تهذیب اخلاق به اعتدال در آوردن این صفات است. این راه همان راه علمای اخلاق است که بر تبدیل اخلاق و رسیدن به حالت اعتدال تأکید دارند.

در طریق اخیار به بسیاری روزه و حج و تلاوت قرآن و جهاد و دیگر اعمال ظاهری شرع تأکید دارند. این طریق را شاید بتوان طریق عبّاد نامید.

عارفان معتقدند نزدیک‌ترین راه برای وصول به خدا طریق عشق است. این راه مبتنی بر موت ارادی و متوقف بر ده اصل است. این اصول عبارت‌اند از: توبه، زهد، توکل، قناعت، عزلت، مداومت ذکر، توجه الی الله، صبر، مراقبه و رضا.

نجم‌الدین کبری اولین کسی است که راه محبت را طریق شطار نامیده است. راه محبت را

۱. ظل الجنة، ج ۳، ص ۴۵۴.

۲. طریق شطار را نباید با فرقه شطاریه که مراکز اصلی آن در جاوه و سوماترا و هند است اشتباه کرد.

۳. بحر المعارف، ج ۲، ص ۱۷۵.

به این علت طریق شطار نامیده‌اند که راه عشق انسان را زودتر از دیگر راهها به مقصد می‌رساند و یکی از معانی ماده شطر نیز سبّاق است.<sup>۱</sup>

ملا عبدالصمد همدانی که طریق عشق را برای وصول به حق برمی‌گزیند، رساله‌ای در باب عشق الاهی تألیف می‌کند. طریق شطار با ذکر و اشاره مرشد کامل حاصل می‌شود.<sup>۲</sup> بنابراین، ذکر و مرشد در این راه از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است. با توجه به این نکات سرّ بحثهای اولیه این رساله روشن می‌شود. همدانی در ابتدا می‌گوید خدا انسانها را برای معرفت آفریده است و ضمن بیان چند روایت می‌گوید: ای انسان، حال که این مراتب برای توست، چرا خود را به صاحب‌دلی نمی‌رسانی؟ مراد او از صاحب‌دل همان مرشد کامل است. او بحث ذکر را به عنوان مقدمه محبت بیان می‌کند و می‌گوید: خدا با حواس ظاهر و باطن درک نمی‌شود. از این رو، الفت بین خدا و عبد در ابتدا دشوار است و راه چاره مداومت بر یاد حق است. مداومت بر یاد حق موجب سربان ذکر به قلب می‌شود و ابواب رحمت بر او باز می‌شود. او در اینجا برای اینکه نشان دهد این مطالب از دین است نه بدعت، به دو آیه اشاره می‌کند که دستور به ذکر داده است. او درباره این دو آیه می‌نویسد: این آیات به منظور تعلیم ما برای رسیدن به اوست. انسان با مداومت بر یاد حق حیاتی دیگر می‌یابد و آن گاه که ذکر بر او غلبه کرد خدا خود عهده‌دار و همنشین او می‌شود. او در اینجا از تمثیل استفاده می‌کند و می‌گوید: لاشه حیوان وقتی در نم‌کزار افتاد به مرور زمان استحاله می‌شود و حکم نجاست آن از بین می‌رود. یاد خدا نیز مانند نمک احکام کثرت را از انسان می‌گیرد و قلب به جوهر دیگر متجوهر می‌شود. او به این نکته اشاره می‌کند که محبت خدا با محبت غیر و دنیا سازگار نیست. زیرا هرگاه نور حکمت در دلی که در او محبت دنیا باشد نتابد، چگونه نور محبت الاهی در او بتابد. توجه به دنیا همچنین حلاوت مناجات را از قلب می‌گیرد.

همدانی در ادامه ویژگیهای محبت را بر می‌شمرد و به هشت ویژگی آن اشاره می‌کند. اولین ویژگی محبت آن است که محب دیگر مخالفت محبوب نمی‌کند، زیرا محبت شخص با مخالفت کردن با او سازگاری ندارد. او برای این ویژگی به شعری که مورد تأیید امام صادق

۱. تاج العروس، ج ۷، ص ۵۹.

۲. بحر المعارف، ج ۱، ص ۱۷۵ - ۱۷۸.

بوده استشهاد می‌کند:

تعصی الاله و انت تظهر حبه      هذا محال فی الفعال بدیع

ویژگی دوم حب رضاست. رضا به عنوان یکی از ثمرات محبت به این معناست که آدمی از هر آنچه خدا برای او رقم زده است خشنود باشد و هرگز میان مرغوب و مکروه فرق ننهد. رضایت از خدا به معنای رضایت خدا از انسان نیز هست و این دو رضایت رابطه‌ی دو طرفه با هم دارند. ویژگی سوم محبت آن است که محبت یاد همیشگی محبوب را برای محب به ارمغان می‌آورد. محبت باعث می‌شود یاد محبوب با پوست و خون محب عجین شود و در هیچ لحظه از یاد او غافل نشود.

ویژگی چهارم محبت آن است که محب به هر جا نظر کند عکس رخ محبوب را می‌بیند. این گفته متضمن این معناست که ارمغان محبت وحدت وجود است.

ویژگی پنجم محبت، توقف همیشگی محب بر درگاه محبوب است.

ویژگی ششم آن است که محب با مرگ مأنوس می‌شود، زیرا مرگ در نگاه او پلی است که او را به دوست می‌رساند.

ویژگی هفتم محبت این است که محب به آثار محبوب که عبارت از کتاب و کلام او باشد عشق می‌ورزد.

ویژگی آخری که همدانی بر می‌شمرد این است که محبت الاهی انسان را به زهد می‌کشانند. همدانی زهد را به معنای این می‌داند که انسان مملوک چیزی واقع نشود نه اینکه مالک چیزی نباشد. او دنیا را عبارت از هر چیزی می‌داند که انسان را از خدا باز دارد، خواه علم و اطاعت باشد و خواه لباس و زینت. لباس و زینت داشتن مهم نیست؛ مهم آن است که بنده دنیا نشود. همدانی به مناسبت در پایان شمه‌ای از احوالات زاهدان را به صورت حکایت و داستان نقل می‌کند. در این رساله همدانی به آیات و روایات چندی استناد جسته است و در بیشتر آن از اشعار استفاده می‌کند، به گونه‌ای که نصف بیشتر این رساله را اشعار تشکیل داده است.

### نسخ مورد استفاده

از این رساله سه نسخه در کتابخانه‌های خطی کشور معرفی شده است. نسخه قدیمی‌تر از این رساله متعلق به کتابخانه مرحوم مشکات است. کاتب نسخه محمد تقی بن محمد است

که این نسخه را در سال ۱۲۵۳ ق کتابت کرده است. این نسخه در ضمن مجموعه‌ای به شماره ۸۶۴ در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران نگهداری می‌شود. نسخه دوم این رساله متعلق به کتابخانه آستان قدس رضوی مشهد است. کاتب نسخه روشن نیست، ولی تاریخ کتابت نسخه سال ۱۲۵۶ ق است. نسخه سوم این رساله در کتابخانه مدرسه گلپایگانی قم وجود دارد. این نسخه به دست محمد بن علیمردان چناری در سال ۱۲۷۵ ق کتابت شده است. در تصحیح این رساله از هر سه نسخه استفاده شده است. نسخه مشهد و قم اختلاف کمی با هم داشتند و به نظر می‌رسید از نسخه مشترکی استفاده کرده‌اند. نسخه دانشگاه تهران با این دو نسخه اختلاف بیشتری داشت. بنابراین، ما در اصل دو نسخه مختلف داشتیم و با توجه به اینکه نسخه دانشگاه تهران از قدمت و صحت بیشتری برخوردار بود، اصل قرار داده شد و اختلاف دو نسخه دیگر در پاورقی آورده شد. اضافاتی که در دو نسخه دیگر وجود داشت، داخل علامت کروشه ( [ ] ) به متن اضافه شد و مشخص شد که این اضافه در کدام نسخه وجود داشته است. برای امتیاز نسخه‌ها، از رمز «ق» برای نسخه آستان قدس و از رمز «گ» برای نسخه گلپایگانی استفاده شده است.

#### بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

الحمد لمن هواه فی هوای و الصلوة علی أفضل من حبته<sup>۱</sup> فی سویدای  
[ این ]<sup>۲</sup> شکسته بسته‌ایست از بنده جانی عبدالصمد همدانی که به خواهش برادری از  
برادران روحانی تسوید یافته،<sup>۳</sup>

ای دل به هوای دوست جان را در باز جان را چه محل<sup>۴</sup> هر دو جهان را در باز  
بسیار نگویم که فلان را در باز با هر چه تو را خوش است آن را در باز  
مخدوم کمترین خواهش پاره‌ای نصایح نموده<sup>۵</sup> بودند.

۱. در ق و گ: أخبه.

۲. بر اساس ق و گ.

۳. در ق و گ: برادران جانی به سواد آمده.

۴. در ق و گ: مجال.

۵. در ق و گ: فرموده.

یابن مریم عظ نفسک أولاً فان اتعظت فعض الناس و الا فاستحی منی.<sup>۱</sup>  
 آن را که دل از عشق پر آتش باشد هر قصه که گوید همه دلکش باشد  
 تو قصه عاشقان همی کم شنوی بشنو بشنو که قصه‌شان خوش باشد  
 لیکن<sup>۲</sup> چون آن عزیز امر فرمودند<sup>۳</sup> به مقتضای «المأمور معذور» پاره‌ای الفاظ عاری از  
 معنی در لافظ و صورت خالی از دل و جان در قالب بیان در می‌آورد:  
 «من کجا و این تمنا از کجا»

ای عزیز،

مگو که می‌شنوم هر چه گفته سعدی چه شد که می‌شنوی چون سخن نمی‌شنوی  
 چه محرومی این دولت را هر دو جهان جبر نمی‌کند و به حقیقت تا این کس<sup>۴</sup> از جان خود  
 سیر نشود و از<sup>۵</sup> سر جان برنخیزد و به کرم روی هر بند که دارد و در پیش آید بر هم نشکند  
 مرد این راه نباشد.

سیر آمده زخویشن می‌باید برخواسته<sup>۶</sup> ز جان و تن می‌باید  
 در هر قدمی هزار بند افزون است زین کرم روی بند شکن می‌باید  
 ای عزیز،

ما را جز از این زبان زیان دیگر<sup>۷</sup> است جز دوزخ و فردوس نشان دیگر<sup>۸</sup> است  
 [ما را به جز از خرد تمیز دگر است این مصر خراب را عزیز دگر است]<sup>۹</sup>

۱. مجموعه درام، ج ۱، ص ۲۴۰.
۲. در ق و گ: لکن.
۳. در ق و گ: فرموده‌اند.
۴. در ق و گ: به حقیقت این کس تا.
۵. در گ: از جان.
۶. در ق و گ: خاسته.
۷. در ق و گ: دگر.
۸. در ق: مکانی دگر و در گ: مکان دگر.
۹. بر اساس ق و گ.



و رضوان من الله أكبر ذلك هو الفوز العظيم<sup>۱</sup> غافل از اختصاص میباش.  
ای بنده من<sup>۲</sup>، من تو را برای<sup>۳</sup> معرفت و شناسایی خود آفریده‌ام<sup>۴</sup>، اگر از من باز مانی و  
جمله موجودات تو را باشد جبر این حرمان نکند.

گر با همه‌ای چو بی‌منی بی‌همه‌ای  
ور بی‌همه‌ای چو با منی با همه‌ای  
یا داود، من أحبّ حبیباً صدقّ قوله و من رضی بحبیب<sup>۵</sup> رضی فعله و من وثق بحبیب<sup>۶</sup>  
اعتمد علیه و من اشتاق الی حبیب جدّ فی السیر الیه.<sup>۷</sup>

گرم شو افسردگی آخر به کی  
زنده شو این مردگی آخر به کی<sup>۸</sup>  
یا داود، ذکری للذاکرین و جنتی للمطیعین و حبّی للمشتاقین و أنا خاصة للمحبین.<sup>۹</sup>  
تو را من دوست آن که جز منت دوست تو را من یار آن که جز منت یار  
یا داود! بی فافرح و بذکری<sup>۱۰</sup> فتلذذ و بمناجاتی فتنعم.<sup>۱۱</sup>

چيست از او<sup>۱۲</sup> بهتر بگو ای هیچ کس  
تا بدو خوشنود باشی یک نفس  
ای عزیز، هرگاه این مراتب از برای انسان است و این خطابات متوجه آدمیان است پس  
چرا افسرده‌ای و خود را به صاحب دلی نمی‌رسانی؟

این چه نادانی است یکدم با خود آی  
سود می‌خواهی در این سودا در آی

۱. توبه، آیه ۷۲.

۲. درگ: ای بنده.

۳. درگ: به جهت.

۴. در ق: آفریدم.

۵. در ق و گ: بحبیبه.

۶. در ق و گ: بحبیبه.

۷. عدة الداعی، ص ۲۵۲.

۸. مصراع دوم در ق و گ نیامده است.

۹. عدة الداعی، ص ۲۵۲.

۱۰. در ق و گ: فبذکری.

۱۱. در ق: تنعم. الامالی صدوق، ص ۱۹۶.

۱۲. در ق: زو بهتر.



زنده شو افسردگی<sup>۱</sup> از خود ببر      گرم شو افسردگی خود ببر  
 آتشی از عشق جانان بر فروز      خرمن تقلید را یکسر بسوز<sup>۲</sup>  
 و سایر مقامات غیر از محبت حضرت و اهب العطیات هر<sup>۳</sup> چند عزیز است اهل آنها لیکن<sup>۴</sup>  
 لم تخل<sup>۵</sup> القلوب عن الايمان بها و اما اهل محبت الله<sup>۶</sup> فقد عز الايمان بها زیرا که جمعی  
 منکر مقام محبت الله شده‌اند<sup>۷</sup> ایشان معذورند زیرا که «من لم ینق لم یدر» بود.

با بی‌خبر مگویند اسرار عشق و مستی      بگذار تا بمیرد در کفر<sup>۸</sup> خود پرستی  
 أوحى الله تعالى الى بعض الأنبياء: ان أحببت أن تلقانى غداً فى حظيرة القدس فكن فى  
 الدنيا غريباً وحيداً محزوناً مستوحشاً كالطير الوحدانى الذى يطير فى الأرض المفقرة<sup>۹</sup> و يأكل  
 من رأس الأشجار المثمرة و يشرب من ماء العيون فاذا كان الليل يأوى الى وكره و لم يأو مع  
 الطيور<sup>۱۰</sup>، استأنس بربه و استوحش من الطيور.<sup>۱۱</sup>

داری سر یوسف ببر از هر چه عزیز است      کاین تحفه پس از دست بریدن نتوان<sup>۱۲</sup> یافت  
 خون ریز بود همیشه در کشور ما      خونابه بود مدام در ساغر ما  
 داری سر ما و گرنه دور از بر ما      ما دوست کشیم تو<sup>۱۳</sup> نداری سر ما

۱. در ق و گ: این مردگی.

۲. مثنوی معنوی، دفتر دوم، بیت ۱۷۶۸.

۳. در ق و گ: و سایر مقامات هر.

۴. در ق و گ لیکن نیامده است.

۵. در ق: لم تخلوا و در گ: لن تخل.

۶. در ق و گ: و اذ اهل محبة الله تعالى.

۷. در ق و گ: می‌باشند.

۸. در ق و گ: قید.

۹. در ق و گ: المغفرة.

۱۰. در ق و گ: الطيورات.

۱۱. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۶۱.

۱۲. در ق و گ: بتوان.

۱۳. در ق و گ: بر.



در عالم عشق کز جهان دیگر<sup>۱</sup> است ارض دیگر است و آسمان دیگر است  
 هر قافله را راه بدین بادیه نیست این بادیه راه کاروان دیگر است<sup>۲</sup>  
 قال هر مس الحکیم: الحکمة و حبّ الدنيا لا یجتمعان و الحکمة لاتنبت فی القلوب<sup>۳</sup> حتی  
 یفرغ<sup>۴</sup> من الدنيا.

ای عزیز، هرگاه دلی که محبت دنیا در او باشد نور حکمت در او نتابد نور محبت الاهی و  
 معرفت حضرت باری چگونه در او جا می‌گیرد؟

تا دل از زنگ تعلق نشود صافی حال از پس پرده غیث ننمایند جمال  
 و فی أخبار داود: ما لأولیائی الهمّ بالدنیا، انّ الهمّ یذهب حلاوة مناجاتی من قلوبهم<sup>۵</sup>، یا  
 داود، انّ محبتی من اولیائی ان ینکونوا روحانین لا یتنعمون<sup>۶</sup>.

هر چه از تو آید خوش بود خواهی بلی خواهی نعم  
 آرام جانم یاد توست من فارغ از شادی و غم

و فی مسکن الفؤاد للشهید الثانی: أوحى الله [تعالی<sup>۷</sup>] الى بعض الصديقين: انّ لی عباداً من  
 عبادی یحبونى وأحبهم و یشتاقون الیّ و أشتاق الیهم<sup>۸</sup> و یدکرونى و أذکرهم فان أخذت طریقتهم  
 أحببتک<sup>۹</sup> و ان عدلت عنهم مقتک، فقال<sup>۱۰</sup>: یا ربّ، ما علاماتهم<sup>۱۱</sup>؟ قال: یراعون الضلال<sup>۱۲</sup>

۱. در ق و گ: دگر، در مصراعهای دیگر هم چنین است.

۲. مثنوی معنوی، دفتر ششم، ص ۵۱.

۳. در ق و گ: بالقلب.

۴. در ق: لیفرغ و در گ: لیفرق.

۵. در ق و گ: من القلوب.

۶. مسکن الفؤاد، ص ۸۵. در منبع لا یغتمون آمده است.

۷. براساس ق و گ.

۸. در گ: اشتاق علیهم.

۹. ظاهراً در گ: أحببتک.

۱۰. در ق و گ: و قال.

۱۱. در ق و گ: علامتهم.

۱۲. در ق و گ: الضلال.

بالنهار كما يراعى الشقيق<sup>۱</sup> غنمه و يحنّون الى غروب الشمس كما يحنّ الطير الى أوكارها فاذا جنّهم<sup>۲</sup> الليل و اختلط الظلام و فرشت الفرش و نصبت الأسرة و خلى كل حبيب الى حبيبه نصبوا الى أقدامهم و فرشوا وجوههم و ناجو<sup>۳</sup> بكلامى و تملقونى بانعامى فبين صريخ و باكى و متأوه و شاكى و بين قائم و قاعد و بين راجح و ساجد.<sup>۴</sup>

این چه زخم است که جز ناله ندارد مرهم این<sup>۵</sup> چه درد است که جز ناله ندارد درمان چه کند عاشق بیچاره به غیر از گریه و زاری که درمان درد او باشد.

تتمه حدیث شریف بعینی ما يتحملون الله من أجلی و بسمعی و ما<sup>۶</sup> يسألون من حبی أول ما أعطيتهم ثلاثاً؛ أفذف من نوری فی قلوبهم فيخبرون عنى كما أخبر عنهم، و الثانى لو كانت السموات و الأرض و ما فيها<sup>۷</sup> فى<sup>۸</sup> موازينهم لاستقللتها<sup>۹</sup>، و الثالث أقبل بوجهى اليهم فترى<sup>۱۰</sup> من أقبلت بوجهى عليه يعلم أحد<sup>۱۱</sup> ما أريد ان أعطيه<sup>۱۲</sup>.

گر تو را از غیب چشمی باز شد  
با تو ذرات جهان همراز شد  
نطق باد و نطق آب و نطق گل  
هست محسوس حواس اهل دل<sup>۱۳</sup>  
پس ای عزیز،

۱. در ق و گ: الشقيق. در منبع هم الشقيق آمده است.

۲. در ق و گ: جنّ.

۳. در ق و گ: ناجونى.

۴. مسکن الفؤاد، ص ۱۸.

۵. در ق و گ: وین.

۶. در ق و گ: و سمعی ما.

۷. در ق و گ: فیهما.

۸. در گ: من.

۹. در ق و گ: لاستقللتها.

۱۰. در ق: فى من و در گ: و الثالث أقبل بوجهى عليه يعلم.

۱۱. در ق و گ کلمه أحد نیامده است.

۱۲. در ق و گ: أعطيته. مسکن الفؤاد، ص ۱۹.

۱۳. مشوی، دفتر اول، بیت ۳۲۹۷.

ان كنت أن تفوز بوصولنا  
و دع الدلال و کن متذلاً  
هذا و ما كشف الغطاء فكيف لو  
فالروح أول نقدة تأتي بها في  
با عمر دوباره عیشها خواهی کرد  
ای برادر!

عاشقی را درد باید درد گیر  
چند از این فکر فسرده چند از این فکر دراز  
و فی جامع الورام: رأی خلیل الرحمن رجلاً متعبداً فی الهواء، فقال: بم نلت هذه المنزلة؟  
قال: يا خليل الرحمن لما شغلني الغير عن محبوبی فطمت نفسي عن الدنيا فلما شرع قولاً و لا  
فعلاً فيما لا يعينني و عملت بما أمرني و انتهيت عما نهاني فهو ان سألت أعطاني و ان دعوته  
أجابني و ان أقمت عليه أجابني فسألت أن يسكنني فی هذا الهواء لا تجرد عن الغير فاسكنني  
فی الهواء و اسكن هواه<sup>۲</sup> فی سواد قلبی.<sup>۳</sup>  
ای عزیز! این حرفی<sup>۴</sup> از آن حدیث سابق که وعده فرموده بودند که به دوستان خود عطا  
فرمایند.

گر تو این انبان ز نان خالی کنی  
طفل جان از شر<sup>۵</sup> شیطان باز دار  
چون گرسنه می شوی سگ می شوی  
پیر زگوهرهای اجلالی کنی  
بعد از آتش با ملک انباز دار<sup>۶</sup>  
[زشت<sup>۷</sup> ناهموار و بدرگ می شوی

۱. درگ: بودن.

۲. درگ: هواء.

۳. در مجموعه ورام این حدیث یافت نشد.

۴. در ق کلمه حرفی نیامده است و درگ: حرفی که.

۵. در ق و گ: شیر.

۶. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۱۶۵۱ - ۱۶۵۲.

۷. درگ: زشت و ناهموار.

چون شدی تو سیر مرداری شدی      بی‌خبر از پا چه دیواری شدی  
 پس<sup>۱</sup> دمی مردار و دیگر دم سگی<sup>۲</sup> ]      چون کنی در راه شیران خوش تکی<sup>۳</sup>

و فی القدسیة: یا عیسی، هب لی من عینک<sup>۴</sup> الدموع و من قلبک الخشوع و قم علی قبور  
 الأموات فنادهم بالصوت الرفیع فلعلک تأخذ موعظة منهم و تقول<sup>۵</sup>: ائی لاحق فی اللاحقین.<sup>۶</sup>  
 یا عیسی! استغث بی فی حالات الشدة فائی أغیث المکروبین و أجب المضطربین.<sup>۷</sup>  
 و فی القدسیة: یا موسی، کن اذا دعوتنی خائفاً<sup>۸</sup> مشفقاً وجلاً و اعفر وجهک فی التراب  
 و اسجد لی بمکارم بدنک و ارتقب بین یدی فی القیام و ناجنی حیث تناجی<sup>۹</sup> بخشیة من  
 قلب و جل.<sup>۱۰</sup>

و فی القدسیة: ایما عبد اطلعت علی قلبه فرأیت الغالب علیه التمسک بذكری تولیت  
 سیاسته<sup>۱۱</sup> و کنت جلیسه و محادثه.<sup>۱۲</sup>

میان آب حیاتی و آب می‌جویی      فراز گنجی و از فاقه در تک و پویی  
 تو کوی دوست همی جویی و نمی‌دانی      که گر نظر به حقیقت کنی تو آن کویی  
 از اینجا است که بعضی از<sup>۱۳</sup> اهل معرفت سؤال نمودند از حقیقت معرفت قال: الحیاة بذكر

۱. در گ: چون.

۲. بر اساس ق و گ.

۳. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۸۹۳ - ۲۸۹۱.

۴. در ق و گ: عینیک.

۵. در ق: و قال و در گ: منهم و ائی.

۶. ارشاد القلوب، ج ۱، ص ۹۵؛ امالی طوسی، ص ۱۲.

۷. عدة الداعی، ص ۱۶۸.

۸. در ق و گ: خائفاً و.

۹. در ق و گ: تناجنی.

۱۰. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۴۲. در منبع واقنت بین یدی آمده است.

۱۱. در ق و گ: سیالته.

۱۲. عدة الداعی، ص ۳۴۹.

۱۳. در ق و گ: که از بعض اهل.

الله تعالی و سئل عن حقيقة الجهل قال: الغفلة عن ذكر الله.<sup>۱</sup>  
 با دوست ما نشستہ کہ ای دوست دوست کو کو کو همی زنیم ز<sup>۲</sup> مستی به کوی دوست  
 عن مولانا الباقر: سأل موسى<sup>۳</sup> ربه فقال: يا رب، أقریب منی فأناجیک أم بعید فأنادیک؟  
 فأوحی الله عزّ و جلّ الیه: یا موسی، أنا جلیس من ذکرنی، فقال موسی<sup>۴</sup>: ائی اکون فی حال  
 أجلك أن أذکرک فیها، قال: یا موسی<sup>۵</sup>، أذکرنی علی کلّ حال.<sup>۷</sup>

یار نزدیکتر از من به من است وین عجبتر که من از وی دورم  
 چه کنم با که توان گفت که دوست در کنار من و من مهجورم  
 ای عزیزم، من أحبّ شیئاً أكثر ذکره و كثرة الذكر یورث محبته تعالی لآئته لا یدرک بالحواس  
 الظاهر<sup>۸</sup> و الباطن فیصعب الألفة بینہ تعالی و بین عبده فی الابتداء فلا بدّ من التحمل بمحلب  
 الألفة و الاستیناس مع الله و ذا بدوام ذکره و لذا قال عزّ و جلّ: و اذکروا الله كثيراً و قال الله  
 تعالی: کذکرکم آبائکم أو أشدّ ذکرأً تعلیماً للطریق الیه و رافقه علی عبادہ فاذا داوم علی الذکر  
 سرّی علی باطنه<sup>۹</sup> و یصل الی قلبه فجأة و یستلذّ به ثم ینفتح علیه أبواب الرحمة بحسب  
 استعدادہ.<sup>۱۰</sup>

هنیئاً لمن أمسى و أنت حبیبه و لو أن نیران العزام تذبیه  
 و قرّت عیون شاهدت منک نظرة و ویل<sup>۱۱</sup> لمن قلّ منک نصیبه

۱. بحر المعارف، ج ۱، ص ۱۹۶ از شبلی.

۲. درگ: وز.

۳. در ق و گ: انّ موسی سأل.

۴. در ق و گ کلمه موسی نیامده است.

۵. درگ کلمه یا موسی نیامده است.

۶. در ق و گ: فی کلّ.

۷. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۲۷.

۸. درگ: الظاهرة.

۹. در ق و گ: الی باطنه.

۱۰. بحر المعارف، ج ۱، ص ۲۱۲.

۱۱. در ق و گ: و قال النبی منک.

و طوبی لقلب أنت ساکن سرّه  
فیا غایة الآمال من أنت أنسه  
وداها لمطروود عن الباب مبعد  
و حقک من لاذاق وصلک میّت  
از اینجاست که در فقرات مناجات ائمه<sup>۳</sup> هادیه وارد شده است که فرموده‌اند: الهی ماذا فقد  
من وجدک و ماذا وجد من فقدک.<sup>۴</sup>

پس ای عزیز،

خوشا دردی که درمانش تو باشی  
خوشا چشمی که رخسار تو بیند  
عراقی طالب درد است دائم  
مشو پنهان از آن عاشق که دائم  
عراقی طالب درد است دائم  
و فی دعاء العرفة لسید الشهداء علیه ألف تحية و الثناء: و خسرت صفقة عبد لم تجعل له  
من حبک نصیباً.

پس ای عزیز،

هر که جان در راه جانانی نباخت  
عمر کان بی روی جانان بگذرد  
یا زدل دور است یا جانیش نیست  
از حساب عمر جانم نشمرد  
<sup>۵</sup> فطوبی لمن کان له فی عمره نفس المحبة.

۱. در ق: مسرّ یستطیبه و درگ: مسرّ یستطیبه. همچنین این بیت در ق و گ بعد از بیت وداها لمطروود آمده است.

۲. در ق و گ: ذاق.

۳. در ق و گ: فقرات ائمه.

۴. دعای عرفه.

۵. بیش از این عبارت در ق و گ این عبارت آمده است: و قال أمير المؤمنين: انّ الله تجلی لعباده من غیر أن

و فی الوحی القدیم قال الله تعالی: یا داود، لو یعلم المدبرون عنی کیف انتظاری و شوقی و رفقی الی ترک معاصیهم لماتوا شوقاً و تقطعت أوصالهم من محبتی. یا داود! هذه<sup>۱</sup> ارادتی فی المدبرین فکیف ارادتی فی المقبلین.

ای خدا ای فضل تو بی منتها	واقفی بر حال مسکین و گدا
کار ما عصیان و کار تو عطا	کار تو منوعت و کار ما خطا
کار ما از جهل خیزد ای خدا	کار تو از رحمت بی منتها
ای همیشه حاجت ما را پناه	بار دیگر ما غلط کردیم راه <sup>۲</sup>

و فی الوحی القدیم: یابن آدم أنا و حقی لک محبّ فبحقی علیک کن لی محبّاً.<sup>۳</sup>

یابن آدم، لاتأنس بأحد ما وجدتنی و متی أردتنی وجدتنی<sup>۴</sup> و أری<sup>۵</sup> قریباً، یا داود، أبلغ أهل أرضی ائی<sup>۶</sup> حبیب من أحبنی و جلیس من جلسنی و مونس من أنس<sup>۷</sup> بذکری و صاحب لمن صاحبنی ما أحبنی عبداً علم ذلك یقیناً من قلبه لأقبلته لنفسی و أحبته حبّاً لایتقدم من خلقی. من طلبنی بالحق وجدنی و من طلب غیری لم یجدنی فارفضوا یا أهل الأرض ما أنتم علیه من غرور بل هلمّوا الی کرامتی و مصاحبتی و مجالستی و مؤانستی و أنسونی و أوأنسکم و أسارع الی محبتکم<sup>۸</sup> پس ای عزیز،<sup>۹</sup>

→ رأوه و أراهم نفسه من غیر أن یتجلی لهم و قال الحسین فی دعاء العرفة کیف یستدلّ علیک بما هو فی وجوده مفتقر الیک أیکون لغیرک من الظهور ما لیس لک حتی یكون هو المظهر لک (دعای عرفه) ولی در ق در بالای این سطور نوشته است: زاید است.

۱. در ق: هذا.

۲. در گ: و راه. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۵۹.

۳. شرح ابن ابی الحدید، ۱۱، ص ۷۹.

۴. در ق: بأحد ما وجدتنی ما رأی.

۵. در ق و گ: ما رأی قریباً.

۶. در ق و گ: أرضی الی.

۷. در ق و گ: جلیس و مونس من أنسنی.

۸. جواهر السنیة، ص ۹۴.

۹. در گ: أيضاً.



عاشق شو ار نه روزی کار جهان سر آید ناخوانده درس مقصود از کارگاه هستی  
 و هر سری که از سر سودای فآحبیت خالی است آن سر، سر نیست.  
 آن سری کو بر هوای دوست نیست زو مجو مغزی که او جز پوست نیست  
 و هر دلی که کمال او به آب و سقا هم ربه هم شراباً طهوراً عجین نباشد آن افسرده و بی جان است.  
 دل که جو یابیش<sup>۱</sup> نباشد گو بگو مرده بی جان بود جانش مگو  
 ای عزیز، اگر لاشه حیوانی در میان نمک زاری فتد<sup>۲</sup> به مرور ایام و گذر<sup>۳</sup> اعوام آن لاشه به  
 کلی به نمک مستحیل می گردد و به مجاورت نمک حکم نجاست از وی به کلی برود.  
 سگی کاندر نمک زار اوفتد گم گردد اندر وی  
 من این دریای پرشور از نمک کمتر نمی بینم<sup>۴</sup>

بس ای عزیز،

سوار عشق شو از ره میندیش که اسب عشق بس رهوار باشد

[خصائص محبت]

اما ای عزیز، بدان که محبت را خصائص بسیار است.

[۱. مخالفت نکردن]

و من خصائصه أن لا يعصى المحبَّ المحبوب زیرا که ادعای دوستی با مخالفت محبوب  
 نمی سازد.

لک ألف معبود مطاع أمره الا له و تدعی التوحيد<sup>۵</sup>  
 أ رأيت من اتخذ الهه هواه<sup>۶</sup> و عن مولانا الصادق: ما أحب الله عزَّ و جلَّ من عصاه ثم

۱. درگ کلمه نباشد از قلم افتاده است.

۲. درق وگ: افتد.

۳. درق وگ: کرور.

۴. عطار.

۵. از رابعه عدویه.

۶. عر جائیه، آیه ۲۳.



تمثل<sup>۱</sup> فقال:

تعصى الاله و أنت تظهر حبه  
 لو كان حبك صادق لأطعته  
 هذا محال فى الفعال بدیع  
 انّ المحب لمن يحب يطیع<sup>۲</sup>  
 پس الم<sup>۳</sup> سلطان عشق در شهر دل درآید جملگی اوباش و رنود صفات ذمیمه نفسانی را از  
 چون رندی و ناپاکی توبه دهد و صفت بندگی در گردن ایشان نهد.

معشوقه به سامان شد تا باد چنین بادا کفرش همه ایمان شد تا باد چنین بادا  
 چه در این صورت دل نقش پذیر کلمه دیگر شود و به جوهر دیگر متجوهر گردد و اینجا  
 هیچ اندیشه غیر حق نماند چه همه سوخته شود.

زین پیش دلی [بود و] هزار اندیشه اکنون همه لا اله الا الله است

[۲. رضا]

و من خصائص المحبة الرضا زیرا که اهل معرفت گفته اند<sup>۴</sup>: الرضا ثمرة المحبة<sup>۵</sup> و جنة  
 الدنيا فهو أعلى المقامات و أسناها، فصولها يستلزم حصولها.

از رضا خود نیست برتر منزلی کوی این می دان نبازد هر دلی  
 ای عزیز، بدان که سالک وقتی به مقام رضا رسیده است که سرته المصيبة کما سرته  
 النعمة. رضا آن است که استقبال احکام الاهی به فرح و شادمانی نمایی، میان مرغوب و  
 مکروه فرق ننهی.

۱. در ق و گ: تمثل علی.

۲. خدا را معصیت می کنی با آن که دوستی او را اظهار می کنی، این نشدنی و کاری بس شگفت است. اگر  
 دوستی تو راست می بود او را فرمانبرداری می کردی، چه دوستدار فرمانبردار دوست خویش است. امالی  
 صدوق، مجلس ۷۴، ص ۵۷۸؛ معانی الاخبار، ص تحف العقول، ص در بعضی منابع این اشعار را به  
 محمود بن حسن وراق (۲۳۰ ق) نسبت داده اند. (فوات الوفيات، ج ۲، ص ۴۶۶) سید بن طاووس در مفتاح  
 الفلاح این انتساب را رد می کند. گفته سید را در فلاح السائل، ص ۱۵۸ ببینید.

۳. در ق و گ: علم.

۴. در ق و گ: گفته اند که.

۵. مسکن الفوائد، ص ۸۲.

به که آورم به جز از تو رو  
تو مرادی و تویی آرزو  
همه خوش نما همگی نیکو<sup>۱</sup>  
چه بخواهیم چه برانیم  
و فی مصباح الشریعة: صفة الرضا<sup>۲</sup> أن ترضی المحبوب و المكروه و الرضا شعاع نور المعرفة  
و الراضی فان عن جميع اختیاره و الرضا اسم یجمع فیہ معان العبودیة.<sup>۳</sup> و تفسیر الرضا  
سرور القلب.<sup>۴</sup>

ناخوش او خوش بود بر جان من  
من<sup>۵</sup> فدای یار دل رنجان من  
عاشقم بر رنج خویش و درد خویش  
بهر خشنودی شاه فرد خویش  
عاشقم بر قهر و بر لطفش به جد  
بوالعجب<sup>۶</sup> من عاشق این هر دو ضد  
این بدی که تو کنی در خشم و جنگ  
با تو بهتر از سماع بانگ و چنگ  
ای جفای تو ز دولت خوبتر  
و انتقام تو زجان محبوبتر  
عاشقی زاین هر دو حالت برتر است  
بی بهار و بی خزان سبز و تر است  
و عن الباقر: و العجب ممن یدعی العبودیة کیف ینازعه فی مقدوراته حاشا الراضین  
العارفین.<sup>۷</sup>

رنج کی ماند دمی کو<sup>۸</sup> ذوالمنن  
گویدت چونی تو ای<sup>۹</sup> رنجور من  
قهر او را ضد لطفش کم نگر  
اتحاد هر دو بین اندر اثر  
لطفهای مضمهر اندر قهر او  
جان سپردن جان فزاید بهر او

۱. در گ: نکو.

۲. در ق و گ کلمه الرضا نیامده است.

۳. مصباح الشریعة، ص ۴۸۳.

۴. مسکن الفوائد، ص ۸۶.

۵. در ق و گ: جان فدای.

۶. در ق و گ: این عجب.

۷. مصباح الشریعة، ص ۱۸۲.

۸. در ق و گ: کز.

۹. در ق و گ: چونی ایا.

نیم<sup>۱</sup> جان بستاند و صد جان دهد  
 اصل صد یوسف جمال ذوالجلال  
 آنچه در فهمت نیاید آن دهد  
 ای کم از زن شو خدای آن جمال<sup>۲</sup>  
 اندر آتش افکنی جان وجود  
 گر ببینی یک نفس حسن و دود  
 شاگردی از استاد خود پرسید که آیا بنده می‌داند که حضرت<sup>۳</sup> حق تعالی از وی راضی است  
 یا نمی‌داند؟ استاد گفت: چگونه می‌داند چه رضای حق امر غیب است. شاگرد گفت: بلی<sup>۴</sup> بنده  
 رضای حق در حق خود می‌داند. استاد گفت: از کجا این را می‌گویی؟ شاگرد<sup>۵</sup> گفت: هرگاه<sup>۶</sup> بنده  
 خود را از حق راضی بیابد باید بداند که<sup>۷</sup> حق از او<sup>۸</sup> راضی است. استاد تحسین نمود<sup>۹</sup>.  
 و فی [الحدیث<sup>۱۰</sup>] القدسی: یا موسی، قل لینی اسرائیل یرضون عنی حتی أَرْضی عنهم<sup>۱۱</sup>  
 بی‌رضای خود رضا جوئی خطاست  
 چون تو راضی گشتی او را هم رضاست  
 زهر ناکامی بخور هم بی‌گله  
 هر گدایی را کجا این حوصله  
 اختیار خود بیرون<sup>۱۲</sup> بر از نخست  
 پس میان اندر رضایش بند چیست  
 چون تو رو از غیر حق برتافتی  
 نقد اسرار توکل یافتی  
 این بنا را هر که می‌خواهد ثبات  
 مرده باید بود او را در حیات  
 اما ای عزیز، گفتا:

۱. در گ کلمه نیم نیامده است.

۲. در ق و گ: ای کم از زن این بود کسب حلال.

۳. در ق و گ کلمه حضرت نیامده است.

۴. در ق و گ کلمه بلی نیامده است.

۵. در ق و گ: از کجا می‌گویی گفت.

۶. در ق و گ: بنده هرگاه.

۷. در ق و گ: باید که بداند که.

۸. در ق و گ: از وی.

۹. در ق و گ: نمودند.

۱۰. براساس ق و گ.

۱۱. مسکن الفؤاد، ص ۸۰.

۱۲. در ق و گ: برون.



هر دیده دل به عشق ما بینا نیست [سودای وصال ما تو را تنها نیست  
هر جان صدف گوهر عشق ما نیست<sup>۱</sup>] لیکن<sup>۲</sup> قد این قبا به هر بالا نیست  
و فی مسکن الفؤاد: و فی مناجاة موسی: أی ربّ أیّ خلق أحبّ الیک؟ قال: من اذا أخذت  
المحجوب منه<sup>۳</sup> صالحنی.<sup>۴</sup>

کیمیای عشق او از خون دلها ساختند<sup>۵</sup> عاشقانش در طلب زین روی جانها باختند  
غیرت سلطان عشقش چون زسر معلوم شد حجره دل خاص با سودای او پرداختند  
در گذشتند از دو کون و از مکان مرغان او در هوای بی نیازی آشیانها ساختند  
عن بشر الحافی<sup>۶</sup> أنه قال: قصدت عبّادان<sup>۷</sup> فاذا أنا برجل أعمی مجزوم قد صرع و النمل  
یأکل لحمه فرفعت رأسه فوضعت فی حجری فلما أفاق قال: من هذا الفضولی [الذی یدخل<sup>۸</sup>  
بینی و بین ربّی لو قطعتنی ارباً ارباً ما ازددت الا حباً.<sup>۹</sup>

خواهم که مرا با غم او خو باشد گر دست دهد غمش چه نیکو باشد  
هان ای دل غم کش غم او در بر گیر تا در نگری خود غم او<sup>۱۰</sup> باشد

[۳. یاد همیشگی]

و من خصائص المحبة أنّ الذکر لایکون الاّ عن نسیان و الرویة لایکون الاّ عن عیان  
فلایکون فی نفسه موضع الاّ و هو معمور به متهاکک علیه و لا من قلبه مکان الاّ و هو موسی  
بذکره مطرد باسمه همچنان که شیخ بهاء الدین در کشکول آورده است که چون زلیخا را فصد

۱. براساس ق و گ.

۲. در ق و گ: لکن.

۳. در ق و گ: منه المحجوب.

۴. مسکن الفؤاد، ص ۸۵.

۵. در گ: از چان دلها باختند. در ق و گ این دو مصراع بالعکس آمده است.

۶. در ق و گ: عن الجانی.

۷. در حاشیة ق و گ نوشته شده: اسم قرية.

۸. براساس ق و گ.

۹. مسکن الفؤاد، ص ۹۷.

۱۰. در ق و گ: نگری درد و غم او.



کردند هر قطره خونی که از او به زمین ریخته می‌شد یوسف نقش می‌بست<sup>۱</sup>.

لا لائى أنسك <sup>۲</sup> أكثر ذكراك	لكن بذاك يجرى لسانى
أنت فى القلب و الجوانح و النفس	و أنت الهـواء و الأمانى
كل جزء منى <sup>۳</sup> يراك من الوجد	بعين غنية عن عيان
فاذا غبت عن عینای أبصرتك	متى <sup>۴</sup> بعين كل مكان <sup>۵</sup>

و فى دعاء عرفة المنسوبة الى سيد<sup>۶</sup> الشهداء على آبائه و عليه آلاف تحية و ثناء<sup>۷</sup>: متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل عليك، و متى بعدت حتى تكون الآثار هى الموصل اليك، [عميت عين لا تراك و لا تزال عليها رقيباً و خسرت صفقة عبد لم تجعل له من حبك نصيباً تعرفت فى كل شىء فما جهلك شىء الـى حتى رأيتك ظاهراً فى كل شىء فأنت الظاهر لكل شىء<sup>۸</sup>] و عن امام الموحدين أمير المؤمنين أنه قال: لا تذكر الله سبحانه ساهياً و لا تنسه لاهياً و اذكره ذكراً كاملاً يوافق فيه قلبك لسانك و يطابق اضمارک اعلانك، لن تذكره حقيقة الذكر حتى تنسى نفسك فى ذكرک و تفقدها فى أمرک<sup>۹</sup> و هذا مطابق لما فى كتابى<sup>۱۰</sup> التوحيد و معانى الأخبار: [ ۱۱۷ ب] من قال لا اله الا الله مخلصاً دخل الجنة و اخلاصه أن يحجبه لا اله الا الله عما حرم الله [ تعالى<sup>۱۱</sup>] <sup>۱۲</sup>.

۱. در ق و گ: مطرد باسمه لا لان أكثر.

۲. در ق و گ: لا لان أكثر.

۳. در ق و گ: فهى.

۴. در ق و گ: من.

۵. رطل السالكين، ۲، ص ۲۵۷.

۶. در ق و گ: العرفة لسيد.

۷. در ق و گ: التحية و الثناء.

۸. براساس ق و گ.

۹. غرر الحكم، ح ۱۰۳۵۹؛ عيون الحكم و المواعظ واسطى، ح ۵۲۵.

۱۰. در ق: كتاب.

۱۱. براساس ق و گ.

۱۲. توحيد صدوق، ص ۲۷؛ معانى الاخبار، ص ۳۷۰.

## [۴. شهود همیشگی محبوب]

و منها<sup>۱</sup> أن لا ينظر إلا إليه.

یک چشم زدن غافل از آن ماه نباشید شاید که نگاهی کند آگاه نباشید  
و عن قدوة المحبين و امام المتقين: ما رأيت شيئاً إلا و رأيت الله قبله [و بعده و معه].<sup>۲</sup>  
به دریا بنگرم دریا تو بینم چو صحرا بنگرم صحرا تو بینم  
به هر جا بنگرم کوه و در و دشت نشان از قد رعناى تو بینم  
فی<sup>۳</sup> دعاء العرفة: متى غبت حتى تحتاج الى دليل يدل عليك و متى بعدت حتى يكون  
الآثار هي الموصل اليك.

## [۵. سایش همیشگی بر درگاه محبوب]

و منها<sup>۴</sup> الاناخة بباب المحبوب فى كمال الذلة و التواضع، و فى القدسية: يابن عمران! أتعلم  
أتى لمأخترتك لكلامى<sup>۵</sup> لا تك تضح أشرف أعضائك على التراب.<sup>۶</sup>

خاک شو خاک تا بروید گل که به جز خاک نیست مظهر کل  
در بهاران کم شود سر سبز سنگ<sup>۷</sup> خاک شو تا گل بروید رنگ رنگ  
تا توانی بنده شو سلطان مباش زخم کش چون گوی چون چوگان مباش  
آب کم جو تشنگی آور به دست<sup>۸</sup> تا بجوشد آب از بالا و پست  
هر کجا پستی است آب آنجا رود هر کجا دردی دوا آنجا رود  
تا سقاهم ربهم آمد خطاب تشنه شو الله<sup>۹</sup> اعلم بالصواب

۱. در ق و گ: و من خصائص المحبة.

۲. براساس ق و گ.

۳. در ق: و أيضاً فى.

۴. در ق و گ: من خصائص المحبة.

۵. در ق و گ: بكلامى.

۶. كافي، ج ۲، ص ۱۲۳.

۷. در ق و گ: در بهاران سبزه كى روید زسنگ.

۸. در گ: به كف.

۹. در ق و گ: و الله.

اندر این ره می تراش و می خراش تا دم آخر دمی فارغ<sup>۱</sup> مباش  
گر نشینی بر سر کوی بی بسی<sup>۲</sup> عاقبت بینی تو هم روی کسی

[۶. یاد مرگ]

و منها<sup>۳</sup> أن المحبّ یأنس بالموت لأنّ الموت جنة یوصل<sup>۴</sup> الحبيب الی الحبيب،  
مرگ است که دوست را رساند بر دوست<sup>۵</sup>

آن کیست که او به مرگ شادان نبود  
مرگ اگر مرد است گو پیش من آی<sup>۶</sup>

تا در آغوشش بگیریم تنگ تنگ  
من از او جانی ستانم جاودان

او ز من دلقی ستاند<sup>۷</sup> رنگ رنگ  
و لذا کان یقول رئیس المحبین: و الله لابن ابی طالب أنس بالموت من الطفل بئدی أمّه.<sup>۸</sup>

اصل صد یوسف جمال ذو الجلال ای کم از زن شو فدای آن جمال  
گر بینی یک نفس حسن و دود اندر آتش افکنی جان وجود  
عاشقی کز عشق یزدان خورد قوت صد بدن پیشش نیرزد برگ توت

[۷. عشق به کلام و کتاب محبوب]

و من خصائص المحبة حبّ کلام الحبيب و حبّ کتابه و لذا کان کلام أهل الجنة قوله

۱. در ق و گ: ایمن.

۲. در ق و گ: کسی.

۳. در ق و گ: و من خصائص المحبة.

۴. در ق و گ: توصل.

۵. در ق و گ: مرگ است که دوست خویش را شاد کند.

۶. در ق و گ: پیش آی پیش.

۷. در ق و گ: او ز من یک کهنه دلقی رنگ رنگ.

۸. نهج البلاغة.

تعالی: الحمد<sup>۱</sup> لله رب العالمین و فی مصباح الشریعة عن أمير المؤمنین: أن أطيّب شیء فی المحبة حبّ الله و الحبّ فی الله و الحمد لله كما قال الله عزّ و جلّ: و آخر دعواهم أن الحمد لله ربّ العالمین. قال بعض المحبین: كنت وجدت حلاوة المناجاة فی الارادة فداومت علی قراءة القرآن لیلاً و نهراً ثم لحقنی فترة فانقطعت عن التلاوة فرأيت فی المنام قائلاً يقول: ان كنت تزعم أنك تحبّنی فلم جفوت كلامی، أما ترى فيه من لطائف خطابی و انتبهت و قد أثبتت<sup>۲</sup> فی قلبی محبة القرآن و لذا قالوا: لا يكون العبد محباً مريداً حتى يجد فی القرآن كلما يريد.

## [ ۸. زهد ]

و من خصائص المحبة الخروج الى الله من الدنيا بالزهد فيها و الخروج اليه من النفس بايثار الحق علی الهوى و فی مصباح الشریعة: أصل المحبة التبری عن سوى محبوبه، حبّ الله اذا أضاء علی سرّ صدر عبد اخلاء عن كل شاغل و كل ذكر سوى الله. ای عزیز،

گر نویسم شرح آن بیحد شود      مثنوی پینجاه من کاغذ شود  
امید از درگاه ایزد منان و رثوف سبحان آن که فضای سینۀ طالبان از محبت ایزد را به روح  
وصال منشرح دارد.

الهی أنت الجواد و الجواد لا يستعظم و ان أعطی الدنيا بحذاقیرها و أنت الکریم و الکریم لا یبالی ما أعطی و لمن أعطی و ان رفعت حاجة الی غیره لا یرضی و اذا أعطی زاد علی منتهی  
الرجاء لا یضیع من لاذ به و السخی<sup>۳</sup> اذا وعد وفا و اذا جفا عابت و استقصی و یغنیه عن  
الوسائل و الشفعاء پس ای عزیز،

لنگ و لوک همچو شکل<sup>۴</sup> بی ادب      سوی او می غیژ<sup>۵</sup> او را می طلب

۱. درق و گ: أن الحمد.

۲. درق و گ: أشربت.

۳. درق و گ: و التجی و.

۴. درق و گ: و خفته شکل.

۵. درگ: او غیژ و او را.



طالباندر طلب زن هر دو دست	کاین طلب در راه نیکو رهبر است
هر که بینی طلب کار ای پسر	یار او شو پیش او انداز سر
همنشین مقبلان چون کیمیاست	چون نظرشان کیمیای خود کجاست
هر که خواهد همنشینی با خدا	گو <sup>۱</sup> نشین اندر حضور اولیا
نار خندان باغ را خندان کند	صحبت نیکانت از نیکان کند
گر تو سنگ صخره و <sup>۲</sup> مرمر شوی	چون به صاحب دل رسی گوهر شوی

ای عزیز، شمه‌ای از زهد که علامت محبت است نقل می‌نمایم چه ذکر آن و مراتبش را دفاتر وفا نمی‌کند. قیل: لیس الزهد أن لا یملک شیئاً اَئما الزاهد أن لا یملکه شیء<sup>۳</sup> پس مادامی که این کس در متابعت نفس و هوا و شیطان است خود آزاد نیست چه بنده و مملوک اینهاست<sup>۴</sup> مثل قوله تعالی: ألم أعهد الیکم یا بنی آدم أن لاتعبدوا الشیطان انه لکم عدو مبین و عن قدوة الزاهدین علی أمير المؤمنین: الزهد ثلاثة أحرف زاء و هاء و دال فأما الزاء عبارة عن ترک الزیبة و الهاء فترک الهواء و الدال فترک الدنيا.

هیچ می‌دانی که دنیا عبارت از چه چیز است گاه هست که تصور شود مال و ثروت است نی نی هر چه این کس را از یاد خدا غافل سازد<sup>۵</sup> دنیا است خواه زینت و رخوت و خواه اطاعت<sup>۶</sup> و علم و عبادت چنان که شیطان و بسیاری از عابدین بودند به اینها مغرور شده لهذا پس ای عزیز! زینهار زینهار که دقیقه‌ای غافل از جناب حق تعالی خود را نگه مدار که به عزت و جلال و ذات ایزد متعال قسم که باز خواست دقائق و ثنایای افعال و حرکات را از هر نفس از نفوس انسانی می‌نمایند که این سرمایه گرامی و عمر نفیس ربانی که به تو دادیم و به مزرعه دنیا فرستادیم چه سود در این معامله نموده‌ای حساب آن را پس بده.

۱. در ق و گ: رو.

۲. در ق و گ: صخره یا.

۳. بحر المعارف، ۲، ص ۶۵

۴. در ق و گ: نیست.

۵. در گ: گرداند.

۶. در ق و گ: طاعت.

خرامیدن لاجوردی سپهر  
مپندار کز بهر بازیگریست  
در این پرده یک رشته بیکار نیست  
نه زین رشته سر می توان تافتن  
همان گرد برگشتن ماه و مهر  
سرا پرده این چنین سر سربست<sup>۱</sup>  
سر رشته بر ما پدیدار نیست  
نه سر رشته را می توان یافتن

قیل لحاتم الأصم: علی ما بنیت أمرک؟ قال: علی أربع خصال علمت أنّی میت فلم أرکن الی الدنیا و علمت أنّ عملی لایعمله غیری فاشتغلت به و علمت أنّ الموت یأتی بغتة فبادرت بالتوبة. و ما یحکی من الزهد و الورع أنّ بعض الزاهدین<sup>۲</sup> ترک أکل لحم الغنم أربعین سنة لما نهیت التمرک الغنم فی تلك الناحية و کان یأکل السمک فحکی له أنّ بعض الأمراء تغذی الی حافة النهر فلما فرغ من الغذاء طرح ما بقی فی سفرته فی النهر الذی کان یصادله منه<sup>۳</sup> السمک فاجتنب أکل السمک أربعین سنة أخرى.

یکی مرد صیاد با دام و دشت  
شکاری که کردی سپردی به رود  
پدر وجه پرسید از او در جواب  
چه از حق شود غافل افتد به دام  
کسانی که با خویش آورده اند  
سوی رود شد دست رودش به دست  
روان او زکف در فکندی بزود<sup>۴</sup>  
چنین تر زبان شد که ماهی در آب  
چنین لقمه ای هست بر ما حرام  
هم از کودکی بالغی کرده اند  
از اینجاست که بلوغ بر دو قسم است؛ بلوغ اطفال و بلوغ رجال و بلوغ اطفال به خروج منی است و بلوغ رجال به خروج از منی است.

[خلق اطفالند جز مرد خدا نیست بالغ جز رهیده از هوا]<sup>۵</sup>  
ای عزیز! هر چند سر رشته کلام در زهد بود اما بی اختیار اختیار از دست می رود. یروی عن داود أنه لَجَّ به البكاء ذات یوم فلما کان فی آخر اللیل قال: یا رب! أما ترحم کثرة بکائی، فأوحی

۱. در ق و گ: چنین گل پریست.

۲. در ق و گ: أنّ الزاهدین.

۳. در ق و گ: یصادله السمک.

۴. در ق و گ: به رود.

۵. براساس ق و گ.

الله عزّ و جلّ الیه: یا داود، نسیت ذنبک و ذکرت بکائک، فقال: الہی<sup>۱</sup> و سیدی لمأنسی ذنبی و لكن أرجوا منک<sup>۲</sup> غفرانک ثم قال: الہی کنت اذا تلوت الزبور کفّ الماء الجاری عن جریانه و یسکن ہبوب الريح و یظلنی الطیر و تطوف الوحوش بمحرابی فقد [فقدت<sup>۳</sup>] ذلک کله أفمن أجل هذه الذنب کل هذه الوحشة؟ فأوحى الله عزّ و جلّ الیه: یا داود! آدم خلفته بیدی<sup>۴</sup> و نفخت فيه من روحی و أسجدت<sup>۵</sup> له ملائکتی و ألبسته ثوب کرامتی و توجّته تاج عنایتی و زوجته حین استوحش بحواء أمتی و أدخلت لهما فی جنتی فلما عصانی أخرجهما من جواری و نزعت عنه تاج وقاری یا داود، من أطاعنا قرّبناه و من سئلنا أعطیناه و من عصانا أمهلناه و من عاد الینا علی ما کان قبلناه.<sup>۶</sup>

بازا بازا هر آنچه هستی بازا  
این درگه ما درگه نومیدی نیست  
قیل لبعض الزهاد: ألا توصینی<sup>۷</sup>؟ فقال: بماذا أوصی<sup>۸</sup> فقال<sup>۹</sup>: و الله ما لنا شیء و لا لنا عند أحد شیء و لا لأحد عندنا شیء.

داشت لقمان یکی کریچه تنگ  
بالفضولی سؤال کرد از وی  
چون گلوگاه نای و سینۀ چنگ  
با لب خشک و چشم گریان پیر  
چیست این خانه یک گز است و دو پی<sup>۱۰</sup>  
گفت هذین<sup>۱۱</sup> لمن یموت کثیر

۱. در ق: یا الہی.

۲. در ق و گ: أرجوا غفرانک.

۳. براساس ق و گ.

۴. در ق و گ: خلیفة بعدی.

۵. در ق و گ: سجدت.

۶. بحر المعارف، ج ۲، ص ۵۰.

۷. در ق و گ: توصی.

۸. در نسخه اصل توصی آمده است.

۹. در ق و گ: أوصی و الله.

۱۰. در ق و گ: خانه شش به دست و سه پی.

۱۱. در ق و گ: هذا.



قال الله تعالى لموسى: يا موسى أنا أفعل بك ثلاثة أفعال أنت أيضاً أفعل ثلاثة أفعال<sup>۱</sup>. فقال [موسى]: يا رب ما هذه الثلاثة؟ قال: وهبتك نعيماً كثيراً و لم أمنّ عليك فهكذا اذا أعطيت خلقى شيئاً فلا تمنّ عليهم و الثانى لو أكثرت الجفاء معى لقبلت معذرتك اذا قبلت على فكذاك اقبل معذرة من جفاك لو اعتذر اليك و الثالث لم أكلفك عمل غد فلاتطلبنى رزق غد.<sup>۲</sup>

تمّ بيد الفقير المسكين محمد تقى بن محمد اميد از ناظرين اين است که در حين خواندن اين جواهر بحر معرفت را به دعايى يار و به التفاتى شادم نمايند و کان ذلك فى شهر رجب المرجب من شهور سنة ۱۲۵۳.<sup>۳</sup>



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
رتال جامع علوم انسانی

۱. درگ عبارت أنت افعل ثلاثة أفعال نیامده است و در ق کلمه افعل از قلم افتاده است.

۲. اثنا عشریه، ص ۷۹.

۳. در پایان ق آمده است: تمت الرسالة الشريفة فى سنة ۱۲۵۶ فى غرة شهر صفر المظفر و در پایان گ چنین آمده است: تمت الرسالة الشريفة بيدى لى نفسى فى شهر ذالقعدة الحرام سنة ۱۲۷۵ أنا الجانى المحتاج الى موهبات الغفارى محمد بن عليمردان الجنارى غفر له و لوالديه البارى جل شأنه.



# نمائندہ ما

پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی

پرتال جامع علوم انسانی

## اشاره

میل به دانستن هر چه بیشتر موهبتی است الهی که در نهاد آدمیان به ودیعت گذاشته شده، چه بهتر برای به بار نشتستن بهتر آن، از همه ابزار و امکانات بهره جست. از جمله ابزار این مهم نمایه‌ها و فهرست‌ها هستند نمایه‌های حاضر فراهم آمده از مطالب شماره‌های پنجم تا نهم میثاق امین است. در بخش نمایه موضوعی آن می توان با انتخاب هر موضوع، نمایه‌های فرعی آن را که با علامت ~ از تکرار آن موضوع خودداری شده یافت. شماره‌های مندرج در جلو نمایه‌ها به ترتیب بیانگر شماره جلد و صفحه می باشد.

## نمایه موضوعی

سید حسن موسوی\*

آ

آتاتورک

تحولات ترکیه در دوران ~ ۱۴۲/۶

آریایی

خاستگاه تبارشناسانه اقوام ~ ۱۷/۶؛ نژاد ~

آخرت

۲۳/۶؛ کوچ ~ هابه ایران ۲۳/۶

ادعای یهود در اختصاص ~ به آنان ۸۰/۹

آداب دعای

آسمان طالع‌ها

آدم (ع)

خلقیت ~ ۹۳/۶

ازدواج فرزندان ~ ۳/۵؛ اسکان ~ در بهشت ۹۵/۶؛ آسیا

چگونگی گسترش اسلام در شرق ~ ۶۱/۵؛

توبه ~ ۹۵/۶؛ خلقیت ~ از دیدگاه حروفیه ۸۱/۵؛

حرکت‌های اسلامی صوفیه در شرق ~ ۶۸/۵

فارسی‌زبانی ~ از دیدگاه حروفیه ۸۲/۵

آذربایجان

آفریقا

چگونگی گسترش اسلام در ~ ۶۲/۵؛ فعالیت

تصرف ~ توسط قره‌قویونلوها ۴۳/۶

صوفیان قادریه در ~ ۶۳/۵